

سرمقاله

گام بعدی چیست؟

جوانان غیور ایران در هفته پیش در پیش درآمدی به سالگرد ۱۸ تیر ۱۳۷۸، در اعتراض به سیاست های حکومت مدافع سرمایه داران داخلی و خارجی، به خیابانها ریخته و در مقابل نهادهای سرکوب دولت سرمایه داری (پلیس ضد شورش، انصار حزب الله و لباس شخصی ها) متهورانه مقاومت کردند.

سران رژیم طبق روال همیشگی جوانان را متهم به مرتبط بودن به «دولت های بیگانه» کردند. آقای بوش نیز از تظاهرات جوانان در راستای تحقق «دمکراسی» در ایران حمایت کرد! و وزیر خارجه بریتانیا امروز اعلام کرد که حکومت ایران یک «دیکتاتوری نیست»!

بقیه در صفحه ۲

دروغ های بزرگ رئیس جمهور آمریکا و آینده ایران

سارا قاضی

بیش از دو ماه است که آمریکا بغداد را تسخیر کرده و سه ماه است که دولت بوش در تمام کوششهایش برای اثبات اینکه عراق اسلحه شیمیایی دارد، به نتیجه نرسیده است و اکنون روز به روز بیشتر ثابت میشود که اساس آنچه که کاخ سفید و دستگاه تبلیغاتی به عنوان دلیل به خورد مردم دادند، بیش از یک «دروغ» محض، چیز دیگری نبود. بقیه در صفحه ۶

سر دبیر: سارا قاضی
زیر نظر هیئت تحریریه

<http://www.kargar.org>
BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

نکاتی در باره براندازی رژیم و

قدرت کارگری

م. رازی

پس از سرنگونی رژیم صدام حسین در عراق بدست نیروهای اشغالگر آمریکایی (و متحدانشان) و جایگزینی وی با افراد دست نشانده در عراق، مسئله براندازی رژیم نیز بر سر زبانهای مردم ایران افتاده است. بدیهی است که سناریوی عراق الزاماً در ایران تحقق نخواهد افتاد. علت اصلی آن نیز حضور گرایشی در درون هیت حاکم (اصلاح طلبان) است که مدتها است با آغوش باز به سوی سیاست های آمریکا رفته و تبلیغات بسیاری در حمایت از برقراری پیوند حسنه با دولت آمریکا دامن زده اند. در واقع دولت آمریکا در جستجوی دست نشاندگانی در منطقه است که سیاست های آن را اعمال کنند. چنانچه گرایش های موجود چنین کنند، دیگر نیازی به برکناری آنها نخواهد بود. از این رو؛ پس از سرنگون صدام؛ اختلافات بر سر برخورد با آمریکا در درون هیئت حاکم کاهش یافته و هر یک از جناح ها در صدد این هستند که به دولت آمریکا نشان دهند، که اصلاح طلب تر از دیگری اند: «اقتدارگرایان» نیز «اصلاح طلب» می شوند!

اما، مسئله براندازی رژیم در دوره آتی همچنان در دستور روز مردم ایران قرار گرفته است. اما نه توسط ژنرال ها آمریکایی و دست نشاندگان آنها (حامد کارزای ها، احمد چلبی ها و رضا پهلوی ها)، بلکه توسط خود مردم و در رأس آن طبقه کارگر؛ منکی بر سازمان و تشکل های مستقل شان.

در گذشته با وجود بروز اختلافات بسیار حاد میان باندهای هیئت حاکم، همواره همه آنها در مورد یک مسئله وجه اشتراک داشته اند: حفظ نظام جمهوری اسلامی! آنها همگی به شکل سیستماتیک، در گفتار و کردار، مخالفت شدید خود را با «براندازی» رژیم اعلام داشته اند. اتفاق نظر و عمل آنها در سرکوب قیامهای شهرها و به ویژه اسلام شهر و خواباندن اعتراضهای دانشجویی، به خصوص قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، مصوبات «قانون کار» و نگرانی های مشترک امروزی آنها همگی دال بر این اتفاق نظر است. البته مخالفت «تمامیت خواهان» با براندازی نیازی به توضیح ندارد. چرا که آنها با پایه های حزب الله خود سکن قدرت سیاسی را در دست داشته و با براندازی رژیم منافع مادی و سیاسی خود را از دست خواهند داد. اما، «اصلاح طلبان» چه؟ بقیه در صفحه ۳

گام بعدی چیست؟

بقیه از صفحه ۱

برای توضیح این تناقضات و ارزیابی گام بعدی مبارزات جوانان؛ چند نکته قابل ذکر است.

اول؛ جوانان به مثابه حساس ترین بخش جامعه همواره در لحظات تعیین کننده در صف مقدم معترضین ضد استبدادی قرار می گیرند. عموماً اعتراضات جوانان، پر شور، ایثارگرایانه و با از خودگذشتگی عمیق توأم است. اما این «آتش فشان ها» بدون سازماندهی و پیوند نزدیک با تنها طبقه انقلابی در جامعه (کارگران)، پس از دوره ای کوتاه فروکش می کند. تجربه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نشان داد که جوانان برای تداوم مبارزات خود نیاز به تشکل های مستقل خود دارند. تشکلاتی که امر سازماندهی تظاهرات، خنثی سازی تهاجمات مزدوران رژیم، و بسیج توده ها و پیوند با کارگران را سازماندهی کند. این تشکلات در وضعیت اختناق آمیز کنونی تنها می تواند یک تشکل نیمه علنی متشکل از جوانان پیشرو جامعه باشد.

دوم؛ مبارزات ضد استبداد سرمایه داری جدا از مبارزات ضد امپریالیستی نیست. کلیه دولت های سرمایه داری ارتجاعی در سراسر جهان توسط خود امپریالیزم ایجاد شده اند. افرادی مانند بن لادن و صدام حسین از دست پرورده های سازمان جاسوسی «سیا» و امثال آن بوده اند. بر روی کار آمدن حامد کرزای در افغانستان و احمد چلبی در عراق؛ به منظور حفظ و پیشبرد مقاصد نظام بین المللی امپریالیستی در منطقه است. گرچه امروزه یک جنگ زرگری میان سران رژیم و دولت آمریکا ایجاد شده؛ اما این دعوها را نباید جدی تلقی کرد. سران رژیم ایران در حال جهت گیری بسوی دول غربی (در این مقطع اروپایی و سپس آمریکایی) است و با کمک آنها جنبش جوانان و کارگری را به انحراف خواهد کشاند. اختلافات آنها تنها بر سر کسب امتیازات بیشتر از یکدیگر است. توهم داشتن نسبت به دخالتگری آمریکا در راستای ایجاد دموکراسی در ایران، اشتباه محض است.

سوم؛ برخلاف ۱۸ تیر ۱۳۷۸ گسست ریشه ای جوانان از «اصلاح طلبان» هیئت حاکم به طور ملموس مشاهده شده است.

اما، در درون جوانان پیشرو و مبارز ضد رژیمی، نیز به طبع گرایش های نظری متفاوتی شکل می گیرند. مسئله بر سر تقویت گرایشات نظری است که جوانان را فراتر از محدودیت های موجود سوق دهد. گرایش های مدافع سرمایه داری غیر حکومتی و متحدان آنها متکی بر سیاست های دول سرمایه داری؛ تنها در چارچوب محدود و معینی عمل می کند. تنها راه کسب آزادی های دموکراتیک و شکوفایی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، گسست کامل از عقاید طرفداران نظام سرمایه داری است (چه در درون هیئت حاکم و چه در اپوزیسیون). گرایش های راست دیروز با نقاب های نوین وارد صحنه شده تا جنبش جوانان را از مسیر اصلی آن منحرف کنند. سلطنت طلبان با لباس «سوسیال دمکرات»؛ توده ای و اکثریتی ها به عنوان «اصلاح طلبان» ظاهر می گردند. امروز بیش از پیش «جبهه»ها و «اتحاد» های به ظاهر «دمکراتیک» برای محدود کردن جنبش دانشجویی در چارچوب نظام سرمایه داری بوجود آمده اند.

در نتیجه، همانطور که خود دولت بورژوازی «سبک» سرکوب خود را «تکامل» داده - ادغام ضرب و شتم وحشیانه همراه با بعضی از ظاهرسازی ها در جلوگیری از حملات انصار حزب الله، و حتی «بازداشت» تعدادی از آنها - جوانان پیشرو نیز باید روش و سطح مداخلات خود را تکامل دهند، و ابزار مبارزاتی خود را برای امر دخالتگری بوجود آورده تا مبارزات را همراه با کارگران به انتهای منطقی آن، یعنی تدارک برای یک انقلاب اجتماعی و تأسیس یک نظام سوسیالیستی؛ انجام دهند. امروز زمان آن فرا رسیده است که جوانان سوسیالیست مسیر خود را از سایر گرایش های اصلاح طلب، مماشات جو و حامیان نظام های سرمایه داری جدا کرده و جوانان را مستقلاً سازمان دهند.

۲۷ خرداد ۱۳۸۲

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

کارگر! دانشجو! پیوند! پیوند!

نکاتی در باره براندازی رژیم و قدرت کارگری

بقیه از صفحه ۱

مدافعان «اصلاحات» همواره تأکید بر این داشته و دارند که «براندازی» رژیم توسط مردم پدیده زشت سیرتی است که در هر مورد منجر به خون ریزی و کشتار جمعی و هرج و مرج می‌گردد. به زعم آنها «معقول» ترین و «مطمئن» ترین روش همانا تغییرات «گام به گام» و «آرام» در درون نظام موجود است. آنها مدعی اند که این روش نه تنها متضمن خطری نیست، بلکه نهایتاً با اعمال فشار تدریجی منجر به تغییرات بنیادین در جامعه خواهد شد. آنها بر این عقیده اند که گویا «اصلاحات» نظام موجود، نتیجه‌ی مطلوب تر و مساعدتری از «سرنگونی» یا «براندازی» نظام در بر دارد. آنها نیروهای «براندازی طلب» را «عجول» و بی ارتباط به واقعیت‌های اجتماعی، و نظریات آنها را مغایر با خواست و مطالبه کنونی مردم ایران قلمداد می‌کنند. روش آنها نسبت به دولت آمریکا و باز کردن درهای اقتصادی کشور بر روی چپاولگران و شرکت‌های غربی نیر در تداوم همان انگیزه‌ها طرح می‌کردند.

واقعیت آنجاست که تمام این استدلالها خلاف واقعیت هستند. انگیزه واقعی طرح این مطالب در جای دیگری نهفته است.

اول، اصلاح طلبان همواره بخشی جداناپذیر از هژت حاکم «جمهوری اسلامی» بوده و «سرنگونی» رژیم را با سرنگونی خود یکی می‌دانند. همه آنها از ابتدا در سازماندهی «انقلاب اسلامی» دست داشته و پرچم دار آن بوده‌اند. همه آنها در سرکوب مردم ایران در طی بیش از دو دهه سهمیم بوده‌اند. حتی «چپ» ترین بخش آنها که امروز دم از «آزادی» مطبوعات می‌زنند، خود از مسببین اصلی سرکوب مطبوعات و آزادی بوده‌اند. گرچه برخی رهبران این گرایش هم اکنون در زندان بسر می‌برند، (مانند اکبر گنجی و آعاجری) اما آنها نیز نسبت به همین نظام توهم دارند. آنها نیز موقعیت خود را با سرنگونی رژیم در مخاطره می‌بینند. همه برای حفظ و نه نابودی سیستم و جایگزینی آن با یک نظام دمکراتیک، تلاش می‌کنند. آقای اکبر گنجی که هم اکنون به مثابه «قهرمان» آزادی مطبوعات و بیان معرفی شده است، خود سالها از ایدئولوگهای سپاه پاسداران بوده و در سرکوب مردم سهمیم بوده است (البته باید از حق دمکراتیک همین افراد نیز که در زندان بسر می‌برند در مقابل رژیم دفاع کرد). اما، چگونه افرادی که کمر به قتل «سلمان رشدی» بسته و یا با سپاه همکاری داشته‌اند می‌توانند، بدون حتی نقدی به گذشته خود، برای ایران آزادی مطبوعات و بیان به ارمغان آورند؟ بدیهی است که سرنگونی قاتلان و سرکوبگران و حزب

الله، موقعیت کسانی را نیز که خواهان حکم اعدام سلمان رشدی‌ها هستند، به مخاطره می‌اندازد.

دوم، طرفداران «اصلاحات» نه تنها خواهان حفظ نظام اسلامی هستند، بلکه خواهان اصلاح این نظام در راستای دگر دیسی به یک نظام سرمایه داری مدرن می‌باشند. اختلاف آنها با باند دیگر نه بر محور ایجاد یک جامعه «دمکراتیک» واقعی است، و نه بر سر ایجاد نظامی که در آن استثمار اکثریت جامعه (کارگران و زحمتکشان) وجود نداشته باشد. اختلاف عمدتاً پیرامون «شیوه» و «آهنگ» برقراری همان نظام، اما با چهره‌ی «نویین» است. فشارهای بانک‌های بین المللی بر رژیمی که با بحران عمیق اقتصادی روبرو است، برای تزئین رژیم با چهره «دمکراتیک»، ریشه طرح اصلی نظریه «جامعه مدنی» است. «اصلاح طلبان» کنونی نیز مانند همقطاران خود خواهان استثمار کارگران هستند. اما، به سبک یک نظام شاهنشاهی (سرمایه داری مدرن و مرتبط با دول امپریالیستی- برقراری روابط حسنه با ۱۵ دول سرمایه داری غربی در ماههای پیش نشانه این تحولات است). با این تفاوت که استثمار کارگران برای بازسازی سرمایه داری در ایران نیاز به سرعت و شدت مضاعف خواهد داشت. استثمار مضاعف کارگران نیز محققاً به دستگاه سانسور، اختناق و پلیس نیاز خواهد داشت. بدیهی است که اصلاح طلبان فعلی، اگر موفق به کسب قدرت نیز شوند، بایستی با زور سرنیزه حکومت خود را بر مردم تحمیل کنند. مسئله فقط زمان و شیوه اعمال زور است و نه گسست از روش‌های سابق سرکوب.

از این زاویه نیز، اصلاح طلبان موافق «براندازی» رژیم کنونی نیستند. سرمایه داران بومی و خارج از کشور (و خادمان سوسیال دمکرات و سلطنت طلب آنها)، تحت هیچ وضعیتی تن به سرنگونی یک نظام سرمایه داری (حتی بدترین آن مانند رژیم کنونی) نمی‌دهند. ترس و واهمه سرمایه داران از سرنگونی‌ای که منجر به یک حکومت دمکراتیک کارگری گردد، به مراتب بیشتر از ترس آنها از «انحصار حزب الله» و طرفداران خامنه‌ای است! زیرا که با حزب الله نهایتاً (با کمی تقلا، فشار و تبنانی) می‌توان کنار آمد، اما با یک حکومت غیر سرمایه داری و کارگری، هرگز به توافق نمی‌رسند.

همسویی اخیر «اقتدارگرایان» و «اصلاح طلبان» در راستای اعمال قوانین ضد کارگری و تقویت نقش «آی ال او» و سایر نهادهای وابسته به امپریالیزم در ایران و همچنین باز کردن درهای بر روی شرکتهای امپریالیستی؛ نشانگر اینست که برای راهی کامل از ناپسامانی‌های آتی و جلوگیری از تکرار سناریوهای افغانستان و عراق در ایران بایستی مسئله براندازی این رژیم جدی تلقی شود.

(وظایف دمکراتیک)، همراه با حل مسائلی مانند راه اندازی با برنامه اقتصاد و اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع (وظایف سوسیالیستی) در دستور کار قرار گرفته اند.

تنها با سرنگونی کامل رژیم و جایگزینی دولتی که در عمل قابلیت حل وظایف جامعه را دارا باشد، می توان به آینده ای دمکراتیک و آزاد برای کلیه مردم ایران امیدوار بود. به سخن دیگر، هم اکنون در ایران رشد نیروهای مولده و جهش صنعتی که لازمه ایجاد دمکراسی و رفاه اجتماعی است، در تناقض با مناسبات تولیدی قرار گرفته است. محافظ اصلی این مناسبات تولیدی واپس گرا، همانا دولت سرمایه داری است (چه به شکل اقتدارگرایانه آن و چه به صورت اصلاح طلبانه آن). پس، برای گشایش دمکراتیک و اقتصاد شکوفا، دولت سرمایه داری باید کنار گذاشته شود. براندازی چنین دولتهایی از یک نیاز عینی و مادی بر می خیزد و صرفاً یک «شعار» انقلابی نیست. سوسیالیستهای انقلابی (کمونیستها) بر خلاف سرمایه داران، خواهان خونریزی و جنگ آفریزی و هرج و مرج نمی باشند. آنان خواهان آن هستند که کلیه افراد جامعه از رفاه برخوردار شده و ستم و استعمار و زورگویی برای همیشه از جامعه رخت ببندد. اما، دولت سرمایه داری سیر چنین روندی را مسدود می کند. چنانچه دولت سرکوبگر سرمایه داری، به صورتی مسالمت آمیز کنار می رفت و سرنوشت جامعه را به اکثریت مردم می سپرد، دیگر نیازی به براندازی آن و سازماندهی انقلاب نمی بود. اما، تاریخ نشان داده است که دولتهای سرمایه داری برای حفظ منافع اقلیتی در جامعه و مالکیت خصوصی از هر شیوه ای استفاده کرده و اختناق و سرکوب را توسط ارگانهای سرکوبگر خود (پاسداران، بسیجی ها، پلیس و ارتش) بر مردم تحمیل می کنند. پس ضرورت «براندازی» از ذات همین دولتها برخاسته و تنها نیروی محوری این براندازی نیز طبقه کارگر است- طبقه ای که هیچ چیز جز زنجیرهایش را برای از دست دادن ندارد، طبقه ای که تا به آخر تکالیف عقب افتاده دمکراتیک جامعه همراه با تکالیف سوسیالیستی را انجام خواهد داد و همانند لکوموتیوی کل قشرهای تحت ستم را بسوی آینده بهتر راهنما خواهد شد.

اما، آیا امروز طبقه کارگر آماده «براندازی» است؟ در یک کلام، خیر! طبقه کارگر (بطور اعم کلمه) به مثابه تنها نیروی تعیین کننده در انقلاب آتی، امروز در موقعیت «براندازی» رژیم و کسب قدرت سیاسی نیست. پراکندگی، فقدان امکان سازماندهی و تنزل در اعتماد به نفس، نبود تشکیلات و رهبری در درون طبقه کارگر، که خود همه ناشی از اعمال سرکوب و اختناق؛ و مهمتر از اینها، فشارهای شدید اقتصادی در دوره پیش بوده، طبقه کارگر را به حاشیه رانده است و از همین روست که سکان مبارزات ضد استبدادی در این دوره به دست دانشجویان، زنان و

اصلاح گرایان، برای حفظ موقعیت موجود و علیه سیاست «براندازی»، تبلیغات وسیعی براه انداخته اند مبنی بر اینکه براندازی مترادف با گسترش «خونریزی» و «کشتار جمعی» است؛ و همه این ادعاها خلاف واقعیتهای تاریخی است.

درست است که در هر انقلابی عده ای کشته می شوند. اما، تاریخ همواره نشان داده است که کشتار و قتل و عام را همواره نیروهای «ضد انقلاب» بر جامعه تحمیل کرده اند. در آستانه انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم شاه کشتار جمعی و قتل عامی رخ نداد! کشتار و قتل عام ها، زمانی آغاز شدند که یک دولت سرمایه داری به جای رژیم سابق مستقر شد. رژیم خمینی، پس از خلع سلاح کردن مردم، دست به تهاجم همه جانبه زد و نخست مخالفان را سرکوب کرد و سپس به جان کل مردم افتاد. کشتاری که رژیم خمینی از طریق سرکوب و جنگ بر مردم ایران تحمیل کرد به مراتب بیشتر از تعداد معدودی از افراد بود که در حین انقلاب از بین رفتند. کشتاری که رژیم کنونی (و با توافق و یا اطلاع اصلاح طلبان) در چهار سال اخیر انجام داده (مانند قتل های زنجیره ای و قتل های رهبران اپوزیسیون در درون و خارج از کشور) به مراتب بیشتر از کل تعداد انسانهایی بودند که در آستانه انقلاب جان باختند.

در ایران طی نیم قرن گذشته، سرکوب و اختناق توسط دو رژیم شاه و خمینی و پس از استقرار حاکمیتشان بر مردم اعمال شدند. «ساواک» و «ساوا» مسنول ناپدید شدن و به قتل رسیدن عده بی شماری از مبارزان راه آزادی بوده اند. به عبارت دیگر، مسبب اصلی کشتارها، دولتهای حاکم سرمایه داری بوده اند. درست بر عکس، در دوره چند ماه آغازین انقلاب اخیر، جامعه از نظم، استواری و آرامش بسیاری برخوردار بود. مردم مسلح در شهرها، نظم و امنیت عمومی را به بهترین نحوی که در تاریخ بی سابقه بود، اعمال کردند. زیرا مردم عادی خونخوار، دزد، چنایتکار نیستند که بخواهند بدون علت خون براه اندازند. تنها کسانی که دارای منافع مادی و صاحب قدرت سیاسی اند، برای حراست از آنها، دست به کشتار و قتل و عام می زنند. در سایر انقلابها نیز چنین بوده است.

«انقلاب»، مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. انقلاب زمانی رخ می دهد که جامعه دچار بحران دائمی شده و حکومت کنندگان کنترل قدرت سیاسی را از دست داده و حکومت شوندگان سران حکومت را نپذیرند. در ایران، دولت هم اکنون در چنگ عده ای است که قابلیت خود را برای حکومت کردن از دست داده اند. برای سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی، ایجاد دمکراسی، حل مسائل اقتصادی، دولت باید به دست طبقه ای بیافتد که قابلیت انقلابی و قدرت حل مشکلات را دارا باشد. در جامعه ایران وظایف اجتماعی لاینحلی در مقابل مردم قرار دارند. حل مسئله دمکراسی، مسئله ملی، مسئله ارضی، مسئله زنان و جوانان

مانده و آنها را در مبارزات روزمره شان رهبری کنند. آنها در ایران، در دورانی که کلیه سازمانهای قیم مآب «چپ» در خارج از کشور ادعای رهبری کارگران را داشته اند، در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری و ضد استبدادی قرار گرفته، و در غیاب سازمانهای سنتی، دست به سازماندهی اعتراض ها و اعتصابات زده و در تدارک ساختن نهادهای مستقل کارگری و تبلیغ آن نظریه بوده اند. رهبران واقعی کارگران همانا این «کارگر روشنفکران» هستند. حزبی نیز که در آتیه برای رهبری انقلاب کارگری باید ساخته شود، الزاماً همراه با این قشر تشکیل می یابد. در غیر اینصورت به مقاصد خود نخواهد رسید.

این قشر فعال اجتماعی، گرچه فاقد سخنگویان رسمی، نشریات و تشکل، «رهبر» و امکانات مالی است، اما، به صورت متشکل و پیگیر حضور سیاسی داشته و همراه با تعمیق بحران سیاسی رژیم و تحولات درونی آن، یقیناً در حال شکل گیری متشکل است.

در وضعیت کنونی، پیوند نیروها و افراد انقلابی با این قشر اجتماعی، به یکی از وظایف اصلی مبدل گشته است. تنها پیوند «روشنفکر کارگران» (روشنفکران انقلابی ای که خود را در خدمت جنبش کارگری قرار داده و مورد تایید کارگران پیشرو قرار گرفته اند) و «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو که در دو دهه پیش در صف مقدم مبارزات ضد رژیم بوده و به رهبران عملی کارگران مبدل گشته اند). راه را برای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» که براندازی رژیم و تشکیل حکومت کارگری را تدارک می بیند، باز خواهد کرد. تنها از کانال این قشر اجتماعی است که می توان با توده ی کارگران ارتباط برقرار کرد (به سخن دیگر گذرنامه ورود به درون جنبش کارگری را به دست آورد) و امر دخالتگری را سازمان داد. چنانچه از هم اکنون چنین تدارکی دیده نشود، در وضعیتی که کارگران وضعیت مساعدتری یافته و اعتماد به نفس یابند، تدارک براندازی و تشکیل حکومت کارگری، به مراتب دشوارتر و حتی می توان یقین داشت که غیر ممکن خواهد بود.

بعلاوه، تقویت تشکلهای مستقل کارگری، دانشجویی و زنان برای تدارک براندازی رژیم ضروری است.

در طول چند سال گذشته، در هر مرحله از مبارزات، گرایشهای «گریز از مرکز» در درون «اصلاح طلبان» ظاهر گشته اند. قیام دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ نمونه بارزی از این وضعیت عینی است. در جامعه ی ما به ویژه پس از قیام دانشجویان، «جبهه سوم» ی ایجاد شده است. این جبهه عملاً یک جبهه ی «ضد نظام سرمایه داری حاکم» است (حتی چنانچه متشکل و مجهز به تحلیل های مارکسیستی نباشد). اضافه بر اینها کارگران ایران یک روز هم دست از مبارزات ضد حکومتی بر نداشته و بطور سیستماتیک مطالبات صنفی/سیاسی خود را طرح کرده اند (به ویژه

نویسندگان، به مثابه حساس ترین قشرهای اجتماعی، افتاده است. اما، همانطور که تاکنون مشاهده شده، مبارزات این قشرهای تحت ستم (هر چند انقلابی و راسخ) بدون شرکت و حضور فعال و متشکل طبقه کارگر، به نتیجه مطلوب و تعیین کننده نرسیده و نخواهد رسید. در دوره آتی نیز با ورود دول امپریالیستی و شرکتهای نهادها وابسته به آن (مانند آی ال او) و تغییرات در قوانین کار، هر چه بیشتر عقاید و سبک کار رفرمیستی در دورن تشکل های کارگری نفوذ کرده و تلاش خواهد کرد که مبارزات ضد سرمایه داری کارگری را از مسیر درست آن منحرف کند.

در نتیجه، طبقه کارگر در وهله نخست به استقرار خود به مثابه یک «طبقه»، نیاز دارد. به سخن دیگر، این طبقه به بهبود وضعیت اقتصادی، تضمین کار دائمی و حل مشکلات روزمره (خوراک، مسکن و بهداشت) نیازمند است. تا زمانی که این مسایل ابتدایی حل نشوند، اعتراض ها و مبارزات کارگران پراکنده و غیر متشکل خواهد بود. البته هر روز به تجربیات ضد سرمایه داری کارگران افزوده می شود. به ویژه آنکه بخش از کارگران (پیشروی کارگری) که از موقعیت اجتماعی، توان و تجربه متفاوتی برخوردارند، بصورت مداوم در صحنه مبارزاتی حضور داشته و امر سازماندهی کارگران را به عهده گرفته اند.

به عبارت دیگر، وضعیت عینی برای «براندازی» و انقلاب کارگری آماده است، اما شرایط ذهنی برای آن هنوز آماده نیست و تدارکات برای تحقق آنان، ضروری است. این مسئله (یا تناقض) اصلی است که در مقابل پیشروان طبقه کارگر (و نیروهای انقلابی) قرار گرفته است. در حال حاضر، یافتن راه حل واقعی و پر کردن این خلاء عینی، به یکی از وظایف محوری نیروهای انقلابی مبدل گشته است.

یکی از راه حل های مؤثر تشکیلاتی پیوند ارگانیک و نزدیک با کارگران پیشرو است. کارگران پیشرو، بخش آگاهی از طبقه کارگر هستند که به علت موقعیت ویژه خود در کارخانه ها، و عملکرد آگاهانه و تجربه شان، به رهبران عملی و یا سخنگویان کارگران مبدل می شوند. بر خلاف طبقه کارگر (بطور اعم)، این بخش از کارگران، در افت و خیزهای مبارزات کارگری نه تنها ناامید و دلسرد نمی شود، بلکه خود را به تنوری نیز مسلح می کند.

در نتیجه آنان صرفاً «کارگر» نیستند، و در واقع به «کارگر روشنفکر» مبدل گشته اند. آنها همانند «روشنفکران»، ضمن حضور فعال در جنبش کارگری و رهبری اعتراض های کارگری و اعتصابات در دو دهه پیش، به مطالعه و دنبال کردن دقیق خبرهای سیاسی و کسب تجربه تنوریک پرداخته اند. آنان خود را در درون «محافل کارگری» (هسته های مخفی کارگری) با رعایت مسایل امنیتی متشکل کرده و در درون جامعه، با کسب هنر ادغام فعالیت مخفی و علنی قادر شده اند که در میان کارگران باقی

دروغ های بزرگ رئیس جمهور آمریکا و آینده ایران

بقیه از صفحه ۱

در ماه های پیش از حمله به عراق، بوش به دفعه متوالی تکرار کرد که اگر آمریکا به عراق حمله نکند و «صدام حسین را خلع صلاح نکند»، صدام امکانات شیمیایی و اتمی خود را در اختیار تروریستها خواهد گذاشت تا بر علیه مردم آمریکا به کار گیرند. بوش با این استدلال که چنین خطری دم گوش مردم آمریکا خوابیده، قوانین بین المللی را زیر پا گذاشت و به مردم گرسنه و در حال مرگی که ده سال در تحریم اقتصادی بودند، حمله کرد.

البته جای تعجبی نیست که همه این ادعاها دروغ از آب در آمدند. حتی قبل از تسخیر عراق، جرم هایی را که بوش به صدام نسبت میداد، در سطح بین المللی مردود شناخته شد. هیچ دولت اروپایی و یا شرقی، صدام را یک تهدید نظامی بشمار نمیآورد. بازرسان سازمان ملل متحد، پس از ماه ها بازرسی و بررسی عمیق، هرگز نتوانستند وجود چنین سلاحهایی را به اثبات برسانند. ده ها میلیون از انسانهایی که قرار بود مورد هدف سلاحهای شیمیایی صدام قرار گیرند، در تمام کشورهای جهان از جمله خود آمریکا، به خیابانها ریخته و تصمیم بوش را محکوم کردند.

در حالیکه تبلیغ کنندگان در آمریکا حمله به عراق را ادامه «مبارزه خود با تروریسم» قلمداد میکردند، برای آنها که مسائل را دنبال کرده بودند، روشن بود که نقشه حمله به عراق برای برداشتن صدام مدتها پیش از آن در دولت بوش مطرح بود؛ حتی قبل از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر. حادثه ۱۱ سپتامبر، برای تأثیر گذاری بر و آماده کردن اذهان عمومی جهت حمله نظامی به عراق کارایی داشت.

همانطور که «پل ولفووتز» وزیر دفاع آمریکا هم گفته است، برچسب داشتن اسلحه شیمیایی به عراق صرفاً «دلایل بوروکراتیک» داشت. یعنی این تنها اتهامی بود که وزارت دفاع، پنتاگون و «سیا» را بر سر نوع اتهام با یکدیگر هم نظر میکرد و پوشش خوبی برای رسیدن آمریکا به اهداف اصلی میبود که همانا دستیافتن مستقیم به مخازن زیر زمینی نفت خام و احیای تسلط مستقیم در خاور میانه باشد.

از زمان آغاز جنگ تا کنون اما، تمام کوشش های آمریکا برای اثبات وجود اسلحه شیمیایی در عراق بی نتیجه بوده و دال بر اتهام ساختگی میباشد.

ادعاهایی نظیر اینکه:

در ماههای اخیر به و بخصوص اعتراضات کارگری در بهشهر). در درون طبقه کارگر، مبارزه حول ایجاد تشکلهای «مستقل» کارگری طرح گشته است. زنان ایران نیز نقش پر اهمیتی داشته اند.

یکی دیگر از وظایف اپوزیسیون «چپ» اینست که به جای دنبال روی از جناح های «رادیکال» هینت حاکم و «اصلاح طلبان» و خرده کاری های بی حاصل (مانند بهم زدن جلسات مخالفان و یا اشغال مراکز دولتی در خارج)، به ایجاد یک «اتحاد عمل» سراسری همراه با متحدان کارگران، دانشجویان و زنان ایران در خارج (یعنی نیروهای مترقی بین المللی) در دفاع از کارگران ایران، مبادرت کند. این نهاد سراسری با حمایت مادی و معنوی از تشکلهای مستقل کارگری، دانشجویی و زنان، می تواند زمینه مساعدتری در راستای تدارکات اولیه برای براندازی فراهم آورد. چنین اقداماتی همچنین می تواند زمینه لازم را برای فعالیت مشترک و نهایتاً وحدت اصولی نیروها و افراد براندازی طلب حول نیازهای پیشروی کارگری در ایران، بوجود آورد. مقدمات چنین فعالیتی در خارج از کشور آغاز شده است.^۱

با اینهمه و در نهایت، وحدت تشکیلاتی نیروهای براندازی طلب، در درون کارخانه ها و محلات کارگری خود ایران، جایی که کارگران پیشرو در حال مبارزه روزمره هستند، صورت خواهد پذیرفت. در عین حال مبارزه عملی در راستای سرنگونی، بدون روشن کردن ماهیت دولت آتی و تعیین ضرورت تشکیل حکومت کارگری و رژیم شورایی، بی ثمر خواهد بود. تجربه تلخ «اتحاد» نیروهای «چپ» با طرفداران خمینی، در روند سرنگونی رژیم شاه را، نباید از یاد برد. «وحدت» به هر بها و بدون بررسی و تحلیل ماهیت رژیم های بورژوا، امر براندازی را در نهایت مسدود خواهد کرد. «براندازی طلبان» باید روش و شکل براندازی و ماهیت حکومت آتی و همچنین گام بعدی را در صورت سرنگونی رژیم و نبود شوراهای کارگری را توضیح دهند، وگرنه هر وحدتی از ابتدا محکوم به شکست خواهد بود.

خرداد ۱۳۸۲

پیش به سوی تشکیل

حزب پیشتاز انقلابی

^۱ - رجوع شود به سایت شبکه همبستگی

جملگی به کمک بوش شتافت و در آنها آمد که داشتن اسلحه شیمیایی، پیش درآمدی برای ساختن اسلحه اتمی.

بارها مقامات رسمی دولت آمریکا مدعی شدند که نه تنها عراق دارای اسلحه شیمیایی ممنوعه از طرف سازمان ملل میباشد، بلکه مقامات «سیا» محل نگهداری دقیق آنها را در عراق کشف کرده اند و نیز صدام قصد استفاده آن سلاحها را در جنگ دارد.

نمونه های زیر دست چینی از این ادعاها است:

۲۱ اوت ۲۰۰۲ - «دیک چینی» معاون رئیس جمهور آمریکا خطاب به سربازان ارتش آمریکا گفت: «دیگر شکی نیست که صدام حسین اسلحه شیمیایی دارد. دیگر شکی نیست که او قصد استفاده از این سلاحها را بر علیه دوستان ما، متحدان ما و خود ما دارد.»

۱۸ سپتامبر ۲۰۰۲ - «دانلد رامزفلد» وزیر دفاع آمریکا خطاب به کمیته خدمات ارتشی گفت: «ما اکنون بی شک میدانیم که رژیم صدام دارای اسلحه شیمیایی است. این رژیم دارای انبارهای زیر زمینی انواع گازهای کشنده است.»

۷ اکتبر ۲۰۰۲ - بوش در سخنرانی تلویزیونی خود اعلام کرد که عراق «اسلحه شیمیایی دارد و آنها را میسازد و قصد دارد تا سلاحهای اتمی هم بسازد.»

۷ ژانویه ۲۰۰۳ - وزیر امور خارجه آمریکا (رامزفلد) به پنتاگون گفت: «من شکی ندارم که آنها در حال حاضر اسلحه شیمیایی دارند.» سپس او ادامه میدهد که این اطلاعات بر اساس تحقیقات اخیر است و نه بر پایه این حقیقت که عراق در دهه ۱۹۸۰ از آن سلاح ها استفاده کرد. ۹ ژانویه ۲۰۰۳ - سخنگوی کاخ سفید اعلام داشت که: «ما قاطعانه میگوییم که در عراق این سلاحها وجود دارد.»

۸ فوریه ۲۰۰۳ - بوش در سخنرانی هفتگی خود در رادیو گفت: «منابع ما به ما گزارش کرده اند که صدام اخیراً به فرماندهان ارتش خود دستور استفاده از سلاح های شیمیایی را داده است؛ همان اسلحه ای که این دیکتاتور میگوید که در تملک خود ندارد.»

۱۶ مارس ۲۰۰۲ - دیک چینی (معاون بوش) در برنامه تلویزیونی ان بی سی به نام «ملاقاتی با خبرگذاری ها» در باره صدام گفت: «ما معتقدیم که او سلاحهای اتمی را باز تولید میکند.»

۱۷ مارس ۲۰۰۳ - بوش در آخرین اولتیماتومش به صدام پیش از جنگ گفت: «تحقیقاتی که این دولت و سایر دولتها انجام داده اند، نشان میدهد که رژیم عراق هنوز هم سلاح های بسیار خطرناکی را در تملک خود دارد و آنها را پنهان میکند.»

• واردات اورانیوم از نیجریه به عراق که مدتها پیش از اینکه بوش در سخنرانی امسال خود از آن به عنوان اتهام استفاده کند، به اثبات رسید که اسناد مورد استفاده جهت اتهام تقلبی بوده است.

• واردات هزاران لوله آلومینیوم به عراق که میتوانست در تولید اورانیوم بکار رود نیز بوسیله «موسسه انرژی اتمی بین المللی» و دانشمندان فیزیک اتمی آمریکایی رد گردید.

• عراق دارای موشکهایی از نوع «اسکود» که از طرف سازمان ملل متحد ممنون گردیده، میباشد، هرگز در عراق یافت نشد و در طول حمله نظامی به آن کشور، هرگز بکار نرفت.

• عراق دارای انبارهای مواد شیمیایی، گاز اختلال ایجاد کننده بر اعصاب، میکروب سیاه زخم و مواد مسموم کننده «بوتولینوم» میباشد، تا کنون کشف نگردیده، با وجود اینکه چندین مکان تحت عنوان انبارهای این گونه مواد، در دوران جنگ بمباران گردید و پیش از آن هم بوسیله مأموران «سیا»، صدها بار بررسی شده بود.

• صدام ارتش خود را با این سلاحهای شیمیایی مجهز کرده و به خط اول جبهه فرستاده تا به سربازان آمریکایی و انگلیسی حمله کنند، نیز هرگز در طول جنگ به اثبات نرسید.

دولت بوش، عاقبت به عنوان آخرین تیر خود، مدعی شد که دو کانتینری که در حوالی «موصول» یافته شد، آزمایشگاههای متحرک سلاحهای شیمیایی است که آن هم به هدف نخورد. این از جمله اتهاماتی بود که «کالین پاول» در روز ۵ فوریه امسال در اجلاس سازمان ملل متحد، به عنوان مدرک ارائه داد. اما به اثبات رسید که این ادعا کاملاً بی اساس بود، بطوریکه کاخ سفید مجبور شده ادعا خود را پس گرفته و این طور اصلاح کند که این کانتینرها حاوی «برنامه» های شیمیایی بوده و نه حامل آن!

مقدمه جنگ

اکنون در پی عذرخواهی های دولت بوش ومبلغان سیاستهای او، لازم است که تاریخ را دو باره نوشته و توضیح داد که ادعای اینکه عراق دارای اسلحه شیمیایی بود، صرفاً به منظور داشتن یک بهانه مناسب برای حمله به عراق لازم بود و در این راه، قطعنامه سنای آمریکا، قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد و قطعنامه جنگ پارلمان انگلستان در حمایت از نخست وزیر آن کشور، تونی بلر،

اغفال کردن مردم آمریکا و پا روی حقوق دموکراتیک مردم گذاشتن و کنترل و منحرف کردن افکار عمومی، کار جدیدی برای این دولت نیست. در طول انتخابات ریاست جمهوری، جورج بوش با عرضه یک برنامه فوق العاده راستگرا، ولی با چهره یک «محافظه کار غمخوار» ظاهر گردید و برای به مقصد رسیدن از شعارهایی استفاده کرد که لحن میانه رویی به برنامه اش میداد. وارد کاخ سفید شدنش هم علاوه بر رأی نیاوردن، به کمک جناح راست درون «دادگاه عالی» که اکثریت را داشتند، انجام گرفت و نه به خواسته اکثریت مردم.

سیاست داخلی بوش تاریخی است. مثلاً کاهش مالیات ثروتمندان، طرح «برنامه برای ایجاد کار» او بشمار میرود. کاهش بودجه بیمه های درمانی اجتماعی را «فورم» نامیده و کاهش بودجه آموزش و پرورش، «هیچ کودکی نباید از مدرسه عقب بماند» معنی میشود و یا پاییدن شهروندان بوسیله پلیس و ایجاد یک نظام پلیسی را دفاع از «آزادی» بر علیه تروریسم تعبیر میکند.

علاوه بر همه اینها، یک امر بسیار گمراه کننده دیگر، بی خبری دولت بوش یا سازمانهای اطلاعاتی آن است از حادثه ۱۱ سپتامبر؛ آنچنان بی خبری ایکه امکان کوچکترین حرکتی را برای جلوگیری از آن حادثه، حتی وقتی حادثه در راه اتفاق افتادن بود، نمیگذاشت!

دولت بوش، تحقیقات در باره حادثه ۱۱ سپتامبر را بلوکه کرد، با وجود اینکه مدارک بدست آمده بیشماری حاکی از اینکه به سازمان های اطلاعات و امنیت آمریکا از قبل اخطار داده شده بود، کشف گردید و خیلی از آنها که دست اندر کار بودند، تحت نظر قرار داشتند. با این وجود، هیچ اقدامی برای جلوگیری از گذشته شدن ۳۰۰۰ نفر انجام نگرفت.

همزمان اما از آن حادثه به منظور جو سازی به نفع خود و پیاده کردن سیاستهای راست افراطی، خطی که از آن دفاع میکند و ایجاد خفقان سیاسی و جنگ افروزی استفاده نمود؛ برنامه ای که از مدتها قبل آماده شده بود.

دولت بوش در عوض ترجیح میدهد که مدارک را پنهان و اطلاعات را سانسور کرده و مخالفان خود را خیانتکار و همدست تروریست ها جلو دهد و آنگاه که کار به بن بست کشید، شروع به ساختن دروغ های جدید نماید. به همین دلیل اتهاماتی که در اصل نسبت به عراق نمیچسبید، حالا در ابعادی بسیار غیر ممکن تر را در مورد ایران دامن میزدند.

دروغ گفتن در چنین ابعادی، قطعاً تأثیرات سیاسی جبران ناپذیری را بدنبال دارد و باعث از همپاشی هر گونه ساختار سیاسی بین طبقه کارگر و توده مردم با قشر حاکم میشود و توده مردم هر چه بیشتر از رژیم فاصله میگیرند و رژیم قادر نخواهد بود تا به عمق تضاد اجتماعی

۳۰ مارس ۲۰۰۳ - در برنامه ای که از تلویزیون آب ث آمریکا ده روز پس از شروع جنگ پخش شد، رامزفلد برای اصلاح گفته های قبلی ادعا نمود که: «ما میدانیم که آن سلاحها کجا هستند.»

سیاستها مبتنی بر دروغ

نمایندگان دموکرات و جمهوریخواه مجلس سنای آمریکا و مطبوعات این کشور، اعمال بوش را به زیاده روی، تندروی و یا فشار گذاشتن بر «سیا» یا ارگان های دیگر برای «یافتن» اتهام بر علیه عراق تعبیر کرده اند. اما تمام این تشریحات صرفاً برای فاصله گرفتن از دلیل واقعی آن است. یعنی دولت بوش مخصوصاً به مردم خودش و جهان دروغ گفت تا بتواند دلیل معقولی برای حمله به عراق داشته باشد. از زمان هیتلر و در سال ۱۹۳۹ که نازیها شبیه سربازان لهستانی لباس میپوشیدند تا به آلمانها حمله کنند، دیگر تا کنون کسی غیر از جورج بوش چنین بیمار گونه در پی ساختن دلیل نگشته بود.

کمپینی که بوش علیه «سلاح های شیمیایی» به راه انداخت، آشکارا با بازتاب خشمگینی از طرف مردم در سراسر جهان روبرو شد. به اعتراف «نیویورک تایمز»، در دنیا «دو ابر قدرت وجود دارد: یکی دولت آمریکا است و دیگری نظر مردم در سراسر جهان.»

دولت بوش با مخالفت شورای امنیت سازمان ملل و با وتوی فرانسه، روسیه و چین روبرو بود که مأموران سازمان ملل بعد از بازدید و بررسی خود از عراق اعلام کردند که در آن کشور هیچ اسلحه شیمیایی خطرناکی وجود ندارد و نیز نشانی از ساختن چنین سلاحهایی هم وجود ندارد.

در اینجا بود که دولت بوش مجبور شد برای کسب حمایت نظر از طرف مردم خود، در برابر اعتراضات جهانی کمپینی را راه بیاندازد که تأثیر لازم را بگذارد. این کمپین بوسیله مطبوعات و دستگاههای ارتباط جمعی و سوکت حزب سوسیال دموکرات در معرض عمومی (که میدانست بوش دروغ میگوید) پشتیبانی شد.

منطق دولت بوش از یک منطق ایده آلیستی بلند میشود که معتقد است: حقیقت آنست که من میگویم، نه آنچه که در عمل میبینی و تا جایی که کلیه دستگاه های ارتباط جمعی قادر هستند که نظر من را تبلیغ کنند و ذخایر دولت اجازه میدهد باید افکار عمومی را با نظر من بمباران کرد و در این راه از استفاده هیچ وسیله تبلیغاتی و امکانات کوتاهی ننمود. جناح راست درون دولت تصور میکند که میتواند با استفاده از دسیسه های مختلف به خواسته های خود برسد و هرگز دستش رو نشود.

در زمان کلینتون، بارها به عراق دستور داده شد که ثابت کند، در سطح کشور چنین سلاح هایی ندارد. هر بار که انجام این کار غیر ممکن به بن بست میرسد، گرسنگی دادن به مردم عراق نیز ادامه پیدا میکرد. دولت بوش اکنون دارد از آن جنایات برای پاک کردن جنایات به مراتب بزرگتر خود استفاده میکند.

هیچ یک از نمایندگان مجلس سنا یا مجلس عوام آمریکا و هیچ یک از کاندیداهای ریاست جمهوری، این شهامت را نداشت تا دولت بوش را محکوم به کشیدن مردم آمریکا به جنگی کند که بر پایه دروغ استوار بود. برخی از این سناتورها (مثل هیلری کلنتون زن رئیس جمهور سابق) خود مستقیماً در پخش این دروغ ها نقش دارند، برخی از جمهوریخواهان اگر هم شکایت دارند، برای اینست که اگر دروغ های بوش فاش گردد، به شانس بردنشان در انتخابات بعدی لطمه میزند، بخصوص وارد شدن در جنگ با ایران یا کره شمالی. اختلاف آنها هر چه باشد، صرفاً بر سر تاکتیک است و در زمینه منافع نظام سرمایه داری و شرکتهای بزرگ با هم کاملاً توافق دارند.

دستگاه های ارتباط جمعی آمریکا و مسئله جنگ

دستگاه های ارتباط جمعی آمریکا، اعم از رادیوها، تلویزیون ها و مطبوعات بدون هیچ گونه انتقادی، تمام دروغ های دولت جورج بوش را تبلیغ کرده و در زمینه سلاح های شیمیایی صدام، ارتباط صدام با تروریستهای اسلامی و حمله آمریکا به عراق در جهت انتقامجویی حادثه ۱۱ سپتامبر با دولت همدست شده، از هیچ کمکی به دولت جورج بوش خودداری نکردند.

اگر چه این دستگاه های ارتباط جمعی همیشه در خدمت شرکتهای بزرگ حرکت کرده اند، ولی در طول سی سال اخیر کیفیت کارشان بشدت پایین آمده است، بالاخص در طول ده سال اخیر. دفاع یا سوکت در مورد جنگ ها (چه در زمان کلینتون و چه حالا)، بزرگ جلو دادی مسایلی مانند مونیکا لاونسکی و کلینتون و از آسمان پایین آمدن حادثه ۱۱ سپتامبر و بی خبری دولت بوش از موضوع، از جمله خدمات آنها به بوش بوده است!

در تحقیقاتی که از طرف «دانشگاه مری لند» انجام گرفت، آمده است که یکسوم مردم آمریکا معتقدند که در عراق سلاح های شیمیایی یافت شده است. ۲۲٪ از مردم معتقد بودند که عراق در جنگ از سلاح های شیمیایی استفاده کرده است. در آمار دیگری آمده است که ۵۰٪ از مردم معتقدند که شهروندان عراقی در حمله ۱۱ سپتامبر دست داشته اند

موجود پی برد. این چنین شرایط اجتماعی و سیاسی مانند آتشفشانی است که هر لحظه آماده سر بیرون کشیدن است.

هرچند کاخ سفید علاقمند بردن سر خود به زیر برف است، علیهذا حوادث پیامدهای خود را دارد؛ هنوز چندی از اشغال عراق نگذشته است که آن کشور تبدیل به مستعمره خونین شرکتهای تجارتهای شده است. آنگاه دولت بوش باز هم به دروغ پناه برده و مبارزه توده ای مردم عراق را بر علیه اشغال آمریکا به «گروه های کوچک» مقاومت یا «هواداران صدام» تعبیر میکند.

جنبش بین المللی بی مانندی که قبل از حمله آمریکا به عراق راه افتاد نیز مسئله دیگری است که عواقب خود را دارد. اگر چه بوش در جواب مردم دنیا با برخوردی تند و خصمانه گفت که او نمیتواند سیاست خود را بر اساس خواسته های «یک عده ای» تنظیم کند، اما مخالفت میلیونی توده ها بر علیه آمریکا در سطح ملی و بین المللی دو باره بلند خواهد شد و آمریکا را وادار به بیرون کشیدن سربازان خود از عراق، خاورمیانه و آسیای مرکزی خواهد نمود.

نقش دموکراتها

یکی از بحث هایی که اخیراً از طرف دستگاه های ارتباط جمعی و سیاستمداران دولت بوش مطرح شده، اینستکه بوش نمیتوانسته در باره وجود سلاح های شیمیایی در عراق دروغ گفته باشد، چون در آن صورت، پای سایر ارگان های نظام مثل سازمان سیا، پنتاگون، وزارت امور خارجه، مجلس سنا و دولت رئیس جمهور سابق، کلینتون هم به میان کشیده شده و همه این ارگان ها را در مقابل مردم آمریکا قرار میدهد.

تونی بلر، نخست وزیر انگلستان نیز اعلام داشت که هیچ کس نمیتواند بگوید که این موضوع به دست او و بوش ساخته شد، زیرا در آن صورت کار «بسیار زنده ای» خواهد بود. «جان مک کین» یکی از سناتورهای حزب جمهوریخواه هم به این موضوع اینطور برخورد کرد: آیا انتقادکنندگان از جنگ «تمام ارگان های اطلاعاتی روی کره زمین، تمام بازرسان سازمان ملل متحد که نسل بعد نسل کارشان این بوده، سه رئیس جمهور آمریکا و پنج وزیر امور خارجه آمریکا را باور ندارند؟» بی جا نخواهد بود اگر بگوییم که از سال ۱۹۹۰، کمپینی بین المللی بر علیه عراق از طرف دولت های حزب دموکرات و جمهوریخواه براه افتاد. اتهام داشتن سلاح های شیمیایی، وسیله ای شد تا در طول آن دهه، عراق از همه نظر بلوکه شده و چنانچه از محدوده خود بیرون میآمد، مورد حمله قرار میگرفت.

ادعای «اسلحه شیمیایی داشتن عراق» و «جنگ برای دموکراسی در عراق» در آینده مانند شبیح مخوفی دولت بوش و دست اندرکاران و حامیان آن را دنبال خواهد کرد و آنها را در برابر مردم آمریکا به بازخواست خواهد کشاند.

کوچکترین جنبشی از پایین، نه تنها برای دولت بحران را خواهد بود، بلکه کل نظم موجود در اجتماع را به هم خواهد زد.

وضعیت ایران

اگر چه تضاد در میان طبقه حاکم در آمریکا و مشکلات عینی و عملی در حال حاضر مانع از حمله مستقیم آمریکا به ایران میشود، ولی کار غیر ممکن نیست. از اینرو جا دارد تا از هم اکنون و تا فرصت باقی است، به یافتن راه چاره عملی در برابر چنین امکانی همت کرد.

دو تجربه اخیر، یعنی حمله دولت آمریکا با کمک برخی دول همیارش به افغانستان و بعد عراق، بار دیگر ثابت کرد که صرف نظر از میزان مخالفت های مردم دنیا، وقتی پای منافع امپریالیستی شرکت های بزرگ این کشورها در میان باشد و سرمایه داری جهانی برای حفظ نظام خود لازم ببیند، از زیر پا گذاشتن هیچ حقوق انسانی در هیچ زمینه ای کوتاه نمياید.

همچنین میبینیم که برای ربودن رأی اعتماد مردم خودش به منظور سوء استفاده از وجود آنها نیز هیچ شرمی ندارد و فاش شدن دستش هم باعث عقب نشینی و شرمندگیش نمیگردد.

دولت کنونی آمریکا از زمان حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا کنون، بر دو ملت از فقیرترین، درمانده ترین و ستمدیده ترین مردم دنیا، یعنی مردم افغانستان و عراق یورش برده، آنها به خاک و خون کشیده و باقیمانده های آنها را هم رها نمیکند.

از حمله افغانستان تا کنون، آن مردم تحت کنترل سربازان امپریالیزم به سرکردگی آمریکا بوده و به بهانه یافتن بن لادن، آن کشور را با کمک عناصر دست نشانده، زیر چکمه های خود دارند و مردم افغانستان را بیش از زمان افراط گرایان مذهبی، روزانه از ترس به خاک و خون کشیده شدن در رعب و وحشت انداخته اند. کوچکترین مقاومت مردم را به دار و دسته بن لادن نسبت داده و آنها را میکشند و یا در حد مرگ در زندانها شکنجه میدهند. حقوق دموکراتیک مردم، مثل آزادی حجاب برای زنان، حق تجمع و بیان، از دوره قبل به مراتب بدتر شده و با حضور این نظامیان و رعب و وحشتی که دائماً ایجاد میکنند، دیگر اصلاً مطرح نیست. کلیه شهرهای افغانستان کم و بیش فاقد هر گونه امنیت

و ۴۰٪ معتقدند که صدام مستقیماً در حمله ۱۱ سپتامبر نقش اصلی را داشته است.

چنین آماری دقیقاً محکوم کننده این دستگاه های ارتباط جمعی است و ثابت میکند که تا چه اندازه این وسایل ارتباط جمعی در گمراهی مردم آمریکا نقش دارند.

روز بازخواست

نقش برجسته دروغ در مسایل سیاسی آمریکا، تنها نشان دهنده ماهیت دستگاه های ارتباط جمعی آن نیست، بلکه برجسته کننده عظمت ابعاد تضادهای اجتماعی موجود در این کشور هم هست. در میان کشورهای صنعتی، آمریکا بزرگترین شکاف طبقاتی را دارد. آمریکا جایی شده است که قطب قلیل ثروتمند، به مانند آهن ربا تمام امکانات زندگی را به طرف خود جذب کرده و سطح زندگی قطب دیگر که اکثریت توده مردم را در بردارد و روز به روز بر جمعیتش افزوده میشود، بسرعت در حال پایین آمدن است و در پی آن حقوق دموکراتیک این مردم پایمال میشود. طبقه حاکم برای پیشبرد اهدافش، نمیتواند با مردم صادقانه رفتار کند. فاش شدن دروغ های جورج بوش در زمینه سلاح های شیمیایی، تأثیر بسیار بدی بر مردم سایر کشورها گذاشته است، تا جایی که تونی بلر محکوم به دروغ گفتن به مجلس انگلستان و مردم آن کشور شده است. در آمریکا چنین بازتابی کمتر چشمگیر است، زیرا لیبرالیزم در ابعاد گسترده ای از بین رفته و دستگاه های ارتباط جمعی و حزب دموکرات کوچکترین موضوع انتقادی به خود نمیگیرند. در داخل آمریکا ابویسیون توده ای بسیار وسیعی بر علیه دولت بوش وجود داشته است و مردم از بابت جنگ فوق العاده خشمگین هستند، ولی این گونه حرکت ها نه در دستگاه های ارتباط جمعی این کشور منعکس میشود و نه در درون دستگاه سیاسی آن.

دیر یا زود ولی، این روش امپریالیستی بازتاب سیاسی خود را خواهد گذاشت. بزودی ماهیت اصلی نقش آمریکا در بغداد بر همه روشن خواهد شد و دروغ دیگر دولت جورج بوش در زمینه پیاده کردن دموکراسی در عراق بر ملا خواهد گردید. ماهیت اصلی رژیم غاصب در عراق هم اکنون بر مردم عراق روشن شده است. با ریختن ارتش به خانه های مردم، کشتن تظاهرکنندگان خیابانی غیر مسلح و گذاشتن انتخابات از پیش طراحی شده، آمریکا ماهیت دیکتاتوری خود را دارد بروز میدهد. اولین اقدام دولت آمریکا پس از اشغال عراق به راه انداختن جریان عادی استخراج نفت بوده است که به همراه خصوصی سازی آن ثروت آن کشور را مستقیماً وارد جیب های سرمایه داران آمریکایی کرده است.

ماهیت جریانهای اصلاح طلب در ایران

هیچ جریان اصلاح طلب و دموکرات و ملی و سابقه داری در ایران نیست که بر «حزب کارگر» انگلستان برتری تجربی و امکانات داشته باشد. «حزب کارگر» انگلستان به رهبری تونی بلر، مدت ها است که تحت نقاب اسمش در قدرت بوده و باصطلاح پشتیبان منافع توده مردم آن کشور است. با این وجود بدون هیچ گونه تزلزلی در دفاع از سیاست های جناح راست افراطی آمریکا بلند شده و دفاعش را هم به حد بلندگوی جورج بوش شدن در جهان محدود نکرده و عملاً در صف یورش به کمک اشغالگران امپریالیزم میشتابد.

اصلاح طلبان حاکم در ایران که تا کنون در برابر صف افراط گرایان برخاسته از میان خودشان نتوانسته اند مقاومت کنند، چگونه خواهند توانست در برابر امپریالیزم و سیاستش در ایران مقاومت کنند.

اصلاح طلبان در اپوزیسیون هم که با خوش خدمتی خود به آمریکا، خواهان دست نشاندگی شدنشان از طرف آمریکا هستند، دیگر خیلی خوش خیال بوده و فکر میکنند که مردم ایران زمان رضاخان و پسرش محمدرضا را فراموش کرده اند و مثل آنها کم حافظه هستند.

فرصت موجود

مردم ما نه تنها تجربه حمله آمریکا به کشورهای همسایه دارند و به ماهیت امپریالیزم امروزه و در عمل پی برده اند، بلکه در یکی دو ماه اخیر حرکت های خودجوشی را نیز در ایران تجربه کرده اند که به همان اندازه با ارزش است.

گذشتن این تجربیات در کنار هم و بخصوص تکیه بر تجربیات اخیر کارگران بهشهر، ما را به این جمع بندی نزدیک میکند که برای هرگونه مبارزه با امپریالیزم و یا رژیم حاکم و یا هردو با هم، لازم است تا تشکل های مستقل کارگری هر چه زودتر با سایر تشکل های مستقل موجود (زنان، دانشجویان و...) پیوند خورده و هدف را در جهت شکل دادن به آن هسته مرکزی ای که شامل کارگران پیشروی انقلابی و جوانان، زنان و... روشنفکر انقلابی است، بگذارند. در پی این پیوند است که امکان مطرح شدن آلترناتیو (بدیل یا جانشین) حکومتی میسر گشته و مبارزه شکل و سوی طبقاتی مییابد. با استفاده از تجربیات گذشته و اخیر، اقدام در جهت طرح خواسته های انتقالی و رشد در این جهت به مبارزات طبقه کارگر قدرت و اعتماد به نفس میدهد.

رفت و آمد بوده و شهروندان از کوچکترین حق انسانی، مثل از خانه بیرون آمدن برخوردار نیستند.

دولت بوش، از ابتدا جلوی پخش هرگونه اخبار سانسور نشده ای را گرفت و در دستگاه های تبلیغاتی خود با جنگ افغانستان طوری برخورد کرد که گویی یا در آن کشور هیچ انسانی وجود ندارد و یا اهمیت آنها در حد حیوان هم نیست. بی اهمیت جلو دادن و مطرح نکردن میزان کشته شدگان افغانی از طریق مطبوعات مستقل خارج از آمریکا برای همه مردم دنیا (غیر خود آمریکایی ها) فاش گردید. مردم آمریکا نیز در پس حادثه ۱۱ سپتامبر به علت خشم خود از آن حادثه، به این مسایل در افغانستان نمیدانیدند و اگر هم مطرح میشد، چون مردم افغان را عامل وجود و حمایت از بن لادن میدانستند، شاید هم چنین کشتاری را در آنجا به حق میدیدند.

جنگ عراق اما، بشدت و پیشاپیش از سوی مردم جهان مردود شناخته شده و مورد اعتراض در ابعاد وسیع در سطح جهان شد. در این مقطع دولت بوش دیگر نمیتوانست با همان قلدری ای که با افغان ها رفتار کرد، با مردم عراق رفتار بکند. در نتیجه دورغی روی دروغ قبلی اش گفت و با دفاع از حق مردم عراق بر علیه صدام وارد کارزار شد.

اکنون بیش از سه ماه است که رژیم صدام سرنگون شده و مردم عراق از شر او راحت شده اند، اما سربازان آمریکایی همچنان در محل حضور داشته و کنترل را بدست دارند. هنوز پس از این مدت، در عراق یک انتخابات آزاد انجام نشده و تغییری در جهت دموکراتیزه شدن آن به چشم نمیخورد.

هر روز مردم عراق بر علیه باقی ماندن ارتش آمریکا در آنجا اعتراض و تظاهرات میکنند و هر روز آمریکا میگوید که اینها با طرفداران صدام هستند و یا اخلال گر.

در این مقطع و در مقام مقایسه هم وضع افغانستان پس از یک سال و نیم با وضع کنونی حاکم در عراق فرقی ندارد. آنچه از این دو وضع میشود جمع بندی کرد، اینست که وضع این دو کشور هرگز بهتر از گذشته اشان نخواهد شد. وضع ایران در آینده اما، در رابطه با حمله آمریکا، در مقام مقایسه با این دو کشور، از یک امتیاز برخوردار است و آن اینست که مردم ما عاقبت الطاف و مراحم آمریکا را با حمله به یک کشور، در جلو چشم دارند و راه دوری برای تحلیل وضع آن دو کشور لازم نیست بروند. عاقبت حمله مستقیم آمریکا به ایران هم دچار همین سرنوشت خواهد شد.

ما از شما درخواست داریم که از مبارزه کارگران کارخانه بهشهر برای پرداخت حقوق معوقه خود پشتیبانی کنید. ما از شما خواهش می‌کنیم که این فراخوان را امضاء کرده و ای. میل‌ها، فاکس‌ها و نامه‌های اعتراضی خود را به «سازمان بین المللی کار» و رئیس جمهوری خاتمی بفرستید. ما امضاء کنندگان بر این باوریم که:

۱- حقوق‌های معوقه‌ی ۲۷ ماه ۱۶۰۰ کارگر نساجی بهشهر می‌بایست که بلافاصله پرداخت شوند.

۲- برای جبران سختی‌هایی که خانواده‌های کارگران متحمل شده‌اند، به کارگران می‌بایست که غرامتی پرداخت شود.

۳- مقامات می‌بایست که اقدام‌های کارگران بهشهر را که برای دریافت حقوقی که نقداً کار آن را برای صاحبان کارخانه انجام داده‌اند، نادیده بگیرند.

۴- مورد کارگران نساجی بهشهر در مازندران نشانه‌ی وضعیت بخش عظیمی از کارگران ایران می‌باشد. حقوق پرداخت نشده مانند دزدی سر گردنه می‌باشد - که کارفرمایان سهم خود از قرارداد کار را زیر پا می‌گذارند. در چارچوب اقتصاد ایران، و اینکه کارگران فاقد حق تشکیل اتحادیه‌های قانونی و حق اعتصاب می‌باشند، این به معنی سختی‌های غیر قابل تحملی برای خانواده‌های طبقه کارگر بوده و اجبار کارگران که برای سیر کردن کودکان خود فرای قانون بروند.

۵- وضعیت کارگران بهشهر مسئله‌ای برای نگرانی تمامی کارگران بوده و جنبش کارگری بین المللی می‌بایست در آن درگیر شود. این تنها نوع فشاری بوده که رژیم ایران را به پی آمدی مثبت وادار کند.

«شبکه همبستگی کارگری»

۱ ژوئن ۲۰۰۳ (۱۱ خرداد ۱۳۸۲)

هدف عمده «شبکه همبستگی کارگری» حمایت از جنبش کارگری ایران برای رسیدن به خواست‌های اقتصادی آن می باشد. در این راه حمایت از تشکل‌های مستقل کارگری و یاری رساندن در امر ایجاد، گسترش، تداوم، هماهنگی و ارتباط آنها اهمیت حیاتی دارد

<http://iwsn.topcities.com/farsi.html>

وجود یک حزب پیش‌تاز انقلابی که بتواند مبارزات را از کف کارخانجات، متحد و سراسری سازمان دهد، تنها نیرویی است که می‌تواند در برابر رژیم یا آمریکا و یا هر دو همزمان بایستد.

۳۰ ژوئن ۲۰۰۳

از کارگران چیت سازی بهشهر و اعتصاب غذای آنان دفاع کنیم

بحران حقوق‌های معوقه در ایران در حال رشد بوده و هر روز تعداد بیشتری از کارگران را در بر می‌گیرد. چند سالی است که کارگران ایران به علت عدم پرداخت حقوق‌ها برای مدتی، سعی کرده‌اند که با پیدا کردن کارهای دیگر، یا از طریق زندگی مشترک با دوست، آشنا و خانواده، و یا انتقال خانواده‌های خود به خارج از شهر و غیره، از عهده‌ی این مسئله برآیند. دو سال پیش عدم دریافت حقوق تا ۳۲ ماه نقداً به امری «عادی» تبدیل شده بود. امروز، با عدم وجود هیچ علایمی از اینکه تورم دو رقمی در حال کاهش بوده، و وضعیت کلی اقتصادی و سیاسی حتی از سابق هم وخیمتر می‌شود، بیش از ۱۰۰٫۰۰۰ کارگر بین سه و ۳۶ ماه از دریافت حقوق خود محروم بوده‌اند.

بسیاری از مبارزات چند سال اخیر بر اساس خواست ابتدایی پرداخت حقوق برای کاری که نقداً انجام شده، بوده‌اند. کارگران کارخانه چیت سازی بهشهر، در استان مازندران در شمال ایران، مبارزه‌ی خود برای پرداخت حقوق معوقه را در ماه اوت سال ۱۹۹۸ آغاز کردند. در اوایل سال ۲۰۰۳ کارگران مبارزات خود را برای پرداخت حقوق خود از ۲۶ ماه پیش را گسترش دادند.

برای پیشبرد مبارزه‌ی خود کارگران سپس دست به اعتصاب غذا زدند. در روز ششم ماه مه دو نفر از کارگران اعتصاب غذای خود را شروع کرده و در هشتم ماه مه شش نفر دیگر نیز به آنان پیوستند. دو روز بعد از آن، تعداد آنان به بیست نفر رسیده و اکنون بیست روز است که کل کارگران در حال اعتصاب غذا می‌باشند! کارگران در داخل کارخانه بوده و از سوی پلیس و نیروهای انتظامی محاصره شده‌اند. با اینکه کارفرمایان اکنون موافقت کرده‌اند که ۴ میلیارد ریال به آنان بپردازند، کارگران مصمم می‌باشند که اعتصاب غذا را تا پرداخت تمام ۵۰ میلیارد ریال ادامه دهند.